

پژوهش‌های زبانی و ادبیات کاربردی، دانشگاه ولایت ایران‌شهر
دوفصل‌نامه تخصصی، دوره دوم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۴۳-۶۶

بررسی تطبیقی کنایات زبان تالشی شمالی با کنایات زبان سیستانی و فارسی

افشین خان‌باززاده*

مهناز نظامی**

چکیده

کنایه از مهم‌ترین گونه‌های ادبی در ادبیات شفاهی است که گوینده مشخصی ندارد و می‌توان آن را در گفتار مردم جوامع مختلف جست‌وجو کرد. کنایات اجتماع و فرهنگ و آداب و رسوم جوامع خود را به خوبی نمایان می‌کنند و جملات و کلماتی هستند که در زبان مردم جاری‌اند و مردم با به کارگیری کنایات در گفتارشان باعث ماندگاری آنها در زبان شده‌اند. کنایات به کلام زیبایی می‌بخشند و جست‌وجوی معنی اصلی در آنها دارای لذتی خاص است. بنابراین، بررسی کنایات در گویش‌های ایرانی اهمیت ویژه‌ای دارد. در این پژوهش کنایه‌های زبان تالشی شمالی که در کناره‌های دریای کاسپین جاری است با کنایات اقوامی در جنوب شرقی ایران که در سیستان و بلوچستان زندگی می‌کنند تطبیق داده شده و با کنایات زبان فارسی مقایسه شدند. در این نوشتار تلاش کرده‌ایم نمونه‌های برجسته و قابل توجهی از کنایات هر سه زبان را با هم تطبیق دهیم تا اشتراکات زبانی مشخص شود. این پژوهش نشان داد که میان فرهنگ تالشان، سیستانیان و فارس‌ها سابقه طولانی دادوستد وجود دارد و این فرهنگ‌ها و زبان‌ها از یک منبع نشأت گرفته‌اند هرچند که زبان فارسی به عنوان زبان معیار در ایران گسترش یافته و زبان نوشتاری در سراسر ایران بوده است.

واژه‌های کلیدی: کنایات؛ زبان تالشی شمالی؛ زبان سیستانی؛ زبان‌های شمال غربی؛ زبان فارسی.

* کارشناسی ارشد زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تبریز، ایران، نویسنده مسئول، khababazadhafshin@yahoo.com

** دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران، mahnaznezami10@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۲

۱. مقدمه

کنایات از مهمترین گونه‌های ادبی در ادبیات شفاهی اقوام محسوب می‌شوند، که در بیان و کلام روزانه مردم جاری هستند و نماینده قدری از اجتماع و فرهنگ جوامع خود می‌باشند. با بررسی تطبیقی کنایات اقوام ایرانی با هم می‌توان به بسیاری از جنبه‌های تاریک گذشته اقوام ایرانی پی‌برد و به چگونگی ارتباط آنها با هم دست یافت. «کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد» (همایی، ۱۳۸۹: ۱۶۷).

«اگر چیزی را به همان نام که هست، یعنی به نام اصلی خودش بنامیم، سه چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان برده‌ایم؛ زیرا کوششی که در ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازنده خیال دارد، بدین گونه از میان می‌رود و آن لذت که حاصل جست‌وجوست به صورت ناچیزی در می‌آید پس کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است. بسیاری از معانی را که اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم لذت بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می‌نماید، از رهگذر کنایه می‌توان به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد، جای بسیاری از تعبیرات و کلمات زشت و حرام را می‌توان از راه کنایه به کلمات و تعبیراتی داد که خواننده از شنیدن آنها هیچ‌گونه امتناعی نداشته باشد و شاید سهم عمده در استعمال کنایات در همین حوزه مفاهیمی باشد که بیان مستقیم عادی آنها مایه تنفر خاطر است» (شفیعی‌کدکنی ۱۳۹۱: ۱۳۹؛ ۱۴۰؛ ۱۴۱). ایشان همچنین در ادامه مبحث کنایه آورده‌اند: «کنایه از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت و تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه نمی‌تواند جدولی برای حدود آن تعیین کند» (همان: ۱۴۸). «اگر کسی بخواهد از منظر زبانی امثال و حکم را بررسی کند در دل آنها گنجینه‌های فراوانی از واژگان زبان پیدا می‌شوند. نه تنها واژه‌های یک زبان، بلکه گاه ویژگی‌های یک زبان به طور کامل در امثال و حکم نهفته است، یعنی اگر دست‌نویسی به سراغ امثال و حکم برود، می‌تواند با استفاده از این داده‌های زبانی، تمام ویژگی‌های زبانی آن گویش را توصیف کند» (سبزعلیپور ۱۳۹۵: ۱۵۷). کنایات رایج در میان اقوام ایرانی گنجینه‌های ارزشمندی هستند که تحلیل و مطالعه و تطبیق آنها می‌تواند نقاط تاریک بسیاری از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی را روشن کند و همچنین می‌تواند گره برخی از نقاط مجهول، در متون نظم و نثر فارسی را بگشاید و مانع نابودی گویش‌های ایران زمین شود. بنابراین در این پژوهش کنایات زبان تالشی شمالی که در کناره‌های دریای کاسپین جاری است با کنایات اقوامی در جنوب شرقی ایران که در سیستان زندگی می‌کنند مقایسه شد. زبان و ادبیات و فرهنگ تالشی از سویی همیشه در تعامل مستقیم با زبان و ادبیات فارسی بوده و از سوی دیگر با زبان‌های ایرانی که از نظر جغرافیایی هزاران کیلومتر با هم فاصله دارند نیز ارتباط مستقیم داشته، چون دارای نیای مشترک، ارتباط

مذهبی و زبان معیار هستند. در این نوشتار تلاش کرده‌ایم نمونه‌های برجسته و قابل توجهی از کنایات زبان تالشی شمالی را با زبان‌های فارسی و سیستانی با هم تطبیق دهیم تا اشتراکات زبانی مشخص شود، در مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای تا جایی که ممکن است نباید پیش‌داوری کرد و فرهنگ و زبانی را اصل و دیگر زبان‌ها و فرهنگ‌ها را شاخه‌ای از آن دانست، چون این گونه ذهنیت مانعی در برابر کشف بعضی از واقعیت‌ها است. بنابراین در این جستار، تالشی، سیستانی و فارسی هر کدام زبانی مستقل محسوب می‌شوند که به خاطر داشتن سرچشمه و نیای مشترک دارای مشترکات بسیاری هستند. از سوی دیگر، این اشتراکات نشان‌دهنده کثرت تبادلات فرهنگی اقوام ایران زمین و تأثیر آنها بر یکدیگر است. اما این دلیل بر مشترک بودن تمام کنایات میان این زبان‌ها نیست. مسلماً کنایات متعددی هستند که مختص زبان تالشی و یا زبان سیستانی است که در زبان فارسی یافت نمی‌شود برای آنها معادلی پیدا نمی‌شود. به‌طور کلی کنایات رایج میان زبان‌ها و گویش‌های ایرانی بسیاری از ویژگی‌های زبانی ایرانی کهن را نگه داشته‌اند و بسیاری از ویژگی‌های زبانی، نحوی و آوایی متون کهن فارسی دری در زبان تالشی و سیستانی دیده می‌شود که در فارسی معیار تغییر شکل داده‌اند و در بحث و بررسی بدان پرداخته خواهد شد. البته پیش از ورود به بحث اصلی، ضرورت دارد به اختصار سرزمین و زبان تالشی و همچنین سرزمین سیستان و زبان سیستانی را معرفی کنیم و بعد به بحث و بررسی کنایات در آنها بپردازیم.

۲. پیشینه پژوهش زبان تالشی

زبان تالشی مورد توجه پژوهشگران بسیاری قرار گرفته و مقالات علمی و رساله‌های متعدد دانشگاهی در این زمینه به نگارش درآمده و از زوایای مختلف دستوری، آوایی و تطبیق با دیگر گویش‌ها نیز بررسی شده است. با این حال، در مورد کنایات زبان تالشی شمالی هنوز تحقیق مستقلی انجام نگرفته است. تحقیقات زیر در مورد ادبیات شفاهی تالشی شمالی صورت گرفته و به کنایات عامه تالشی نیز گذری داشته‌اند.

سیاوش شفیقی، در پایان‌نامه خود به نام *گردآوری افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌های تالشی آوانویسی و ترجمه آنها به فارسی* چندین حکایت و چندین ضرب‌المثل را آورده که حاصل تحقیقات میدانی است. پایان‌نامه ارشد افشین خان‌بازاده به نام *بررسی ادبیات شفاهی گویش تالشی شمالی در منطقه عنبران* به صورت میدانی انجام شده و در آن نگارنده در فصل ضرب‌المثل‌ها ۱۰۰ ضرب‌المثل و کنایه زبان تالشی را با ترجمه آورده است. زاهد اسلامی جید در پایان‌نامه خویش با عنوان *بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های زبان فارسی و تالشی منطقه نمین ضرب‌المثل‌های تالشی را با معادل فارسی تطبیق داده است*. کیومرث خان‌بازاده نیز در مقاله خود با عنوان *بررسی و تطبیق چند ضرب‌المثل تالشی و فارسی نیز به بررسی کنایات تالشی پرداخته است*. در این مقاله چند ضرب‌المثل از زبان تالشی شمالی، حوزه عنبران انتخاب شده و با موارد مشابه در زبان فارسی مقایسه شده است. در حوزه تالشی شفارود، شعبانی (۱۳۸۸)، امثال و حکم و کنایات زبان تالشی را گردآوری و ثبت کرده است. صحرایی (۱۳۸۹) تعدادی از امثال و کنایات

تالشی شاندرمن را از جنبه‌های اجتماعی و عناصر طبیعی بررسی کرده‌است. تغییرات و کنایات تالشی جنوبی سیاهمزیگی را نصرتی (۱۳۸۶) گردآوری و ضبط کرده‌است. با توجه به این که هر یک از شاخه‌های سه‌گانه تالشی (شمالی، جنوبی، مرکزی) تفاوت‌های فراوانی با هم دارند، بنابراین انجام این پژوهش در شاخه تالشی شمالی ضروری به نظر رسید.

۳. پیشینه پژوهش زبان سیستانی

تحقیقات و پژوهش‌های بسیاری درباره زبان سیستانی انجام شده است که می‌توان به این آثار اشاره کرد: کتاب *امثال و حکم نیمروز* که در سال (۱۳۶۲) توسط کیخا مقدم منتشر شد مجموعه‌ای از مثل‌ها و ضرب‌المثل‌های سیستانی و واژه‌های سکزی است. کتاب *واژه‌نامه سیستانی* توسط افشار سیستانی به سال ۱۳۶۵ به چاپ رسیده است. همانطور که از نامش پیداست مجموعه‌ای از واژگان سیستانی است. محمد اعظم سیستانی اثر خود را با عنوان *مردم‌شناسی سیستان* نیز منتشر کرده است که علاوه بر فرهنگ مردم سیستان ویژگی‌های قومی را هم آورده و به دستور زبان مردم سیستان هم پرداخته است. برجسته دلفروز پژوهش خود را با عنوان *پژوهشی ریشه‌شناسانه و تطبیقی در مورد گویش سیستانی* در سال (۱۳۷۲) در دانشگاه سیستان و بلوچستان انجام داده است. اوپسی پور (۱۳۷۴) گویش سیستانی منطقه پشت آب را به صورت پایان‌نامه بررسی کرده‌است. محمد علی کیانی قلعه نو در سال (۱۳۹۳) از پایان‌نامه خود با نام *بررسی و توصیف کنایات در گویش سیستانی* دفاع کرد. احمد صفری در سال (۱۳۹۹) از پایان‌نامه خود به نام *بازتاب نقش عناصر اربعه در ضرب‌المثل‌ها و کنایات گویش سیستانی* دفاع کرد. معصومه نیاز کهخا ژاله از پایان‌نامه خود به نام *طبقه‌بندی ضرب‌المثل‌های سیستانی از نظر سبک زبانی، ادبی و محتوایی و مطابقت موضوعی آن با مثل‌های فارسی* در سال ۱۴۰۰ دفاع کرد. در سال ۱۴۰۱ طاهره رضوان مهر از پایان‌نامه خود به نام *بررسی و تحلیل جلوه‌های آیرونی در ضرب‌المثل‌ها و کنایات سیستانی* دفاع کرد. همانطور که مشاهده شد در هیچ پژوهشی به صورت تطبیقی کنایات سیستانی و تالشی کار نشده‌است.

۴. روش پژوهش

این پژوهش تلفیقی است از روش‌های کتابخانه‌ای و میدانی. در روش میدانی از میان گویشوران زبان تالشی شمالی داده‌ها جمع‌آوری شدند و با دقت بیشتری آوانویسی شدند و سپس داده‌های زبان سیستانی به صورت کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده و با هم تطبیق داده شدند.

۵. سرزمین تالشان و زبان تالشی

سرزمین اصلی که امروزه تالشان در آن ساکن هستند قسمت‌های جنوبی دریای خزر در کشور ایران و همچنین قسمت‌های غربی دریای خزر در کشور آذربایجان واقع شده‌اند. در جمهوری آذربایجان تالش‌ها در شهرستان لنکران، لریک، جلیل‌آباد، یاردیملی، عالی‌زفین، سالیان، ماساللی، و آستارای آن سوی مرز،

سکونت دارند که در اوایل قرن نوزدهم میلادی، با بستن عهدنامه‌های گلستان (۱۲۲۸ هـ ق / ۱۸۱۳ م) و ترکمانچای (۱۲۴۳ هـ ق / ۱۸۲۸ م) از خاک ایران جدا و به امپراتوری روسیه (جمهوری آذربایجان کنونی) واگذار شده‌است و «مقصود از سرزمین‌های تالش‌نشین، مناطقی هستند که علی‌رغم تقسیمات کشوری و مرزهای سیاسی همواره در طول تاریخ مورد اسکان و معیشت تالش‌زبان‌ها قرار داشته و دارد. این سرزمین در محدوده‌ای قرار دارد که از ابتدای رشته‌کوه‌های تالش و دامنه‌های شمالی آن در جنوب گیلان و از ساحل غربی سفیدرود شروع شده و در ناحیهٔ ماسوله به سمت شمال انحنا می‌یابد که پس از عبور از دامنه‌های شرقی این رشته کوهها (در غرب گیلان و دریای کاسپین) به سرحدات رودخانه کورا و کوه‌های قفقازیه در جمهوری آذربایجان منتهی می‌شود» (ماسالی، ۱۳۹۵: ۲۰).

زبان قوم تالش، تالشی است که زبانی ریشه‌دار، غنی و سرشار از واژگان و اصطلاحات کهن است که ریشهٔ آن را باید در زبان‌های ایران باستان جست‌وجو کرد؛ زیرا پس از گذشت چندین قرن، هنوز واژه‌های اوستایی، فارسی باستان و پهلوی در این زبان به وفور یافت می‌شود و تالشان خودشان زبان خود را «تولش» می‌گویند. مه‌ری باقری می‌نویسد: «زبان تالشی از زبان‌های شمال غربی ایران محسوب می‌شود و در ناحیه‌ای واقع در جنوب غربی دریای کاسپین به کار می‌رود» (باقری، ۱۳۷۶، ۱۰۵). رضایتی کیشه‌خاله در این باره می‌نویسد «تالشی از گویش‌های ایرانی شمال غربی است که هم‌اکنون در حاشیهٔ جنوب غربی دریای خزر علاوه بر گیلان، در جمهوری آذربایجان تکلم می‌شود و لهجه‌ها و گونه‌های متعددی دارد. از لهجه‌های تالشی می‌توان ماسوله‌ای، شفتی، ماسالی، خوشابری، پره‌سری، اسالمی، ریگی، کرکانودی، عنبرانی، لنکرانی، ماساللی و..... را نام برد» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۱۸).

احسان یارشاطر زبان تالشی را ادامهٔ زبان آذری باستان دانسته و آن را نیز دنبالهٔ زبان مادی می‌داند و می‌نویسد: «تردید نیست که زبان آذری جز دنبالهٔ زبان مادی نمی‌توانسته باشد، چون آذربایجان و جبال مسکن قوم ماد بوده و هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که پیش از غلبهٔ ترکی زبان دیگری جانشین زبان مادی در آذربایجان شده باشد. جز آن که می‌توان تصور کرد که زبان اشکانی و سپس زبان فارسی به نوبت در مراکز عمدهٔ آذربایجان تا حدی رواج گرفته و برخی اثرها در آذری به جا گذاشته باشد اما چون از زبان مادی باستان اثر مستقلی در دست نیست و از آن جز برخی اصطلاحات و اسامی و کلمات پراکنده عمدتاً در کتیبه‌های هخامنشی به جا نمانده‌است، تشخیص دقیق‌تر آذری و خصوصیات آن تنها از مطالعهٔ آثار آذری در دورهٔ اسلامی و همچنین بقایای آذری در آذربایجان کنونی میسر است. و باز در ادامه می‌آورد که با وجود تضعیف روزافزون زبان ایرانی آذربایجان از زمان غلبهٔ مغول، گویش‌های این زبان به کلی از میان نرفته، بلکه هنوز در نقاط مختلف آذربایجان و نواحی اطراف آن به طور پراکنده و غالباً به نام تاتی بانه‌ها سخن می‌گویند. این گویش‌ها از شمال به جنوب عبارتند از: ۱. گویش کرینگان از دهات دیزمار خاوری در بخش ورزقان شهرستان اهر ۲. گویش کلاسور و خوینه رود از دهات بخش کلیبر اهر ۳. گویش گلین قیه از دهات دهستان هرزند در بخش زنور شهرستان مرند ۴. گویش عنبران در بخش نمین

شهرستان اردبیل ۵. عمده دهات بخش شاهرود خلخال» (دانشنامه ایران و اسلام، ۱۳۵۴: ج ۱، ص ۶۵). رضایتی تالشی را به سه گروه تالشی شمالی، مرکزی، و جنوبی تقسیم می‌کند «مقصود از تالشی شمالی، تالشی آن سوی رود ارس، یعنی تالشی جمهوری آذربایجان است که ادامه آن در ایران تا کرگان‌رود تالش، پیش رفته است. مراد از تالشی مرکزی، گویش‌هایی است که در قلمرو دو رودخانه شفارود در جنوب، و ناورود در شمال، تداول دارد. مراد از تالشی جنوبی، تالشی مناطق میان شفارود تا سفیدرود است که شامل تالشی خوشابری، ماسالی، ماسوله‌ای، سیاهمزیگی و دیگر گویش‌های جلگه‌ای گیلان می‌شود» (۱۳۹۰: ۱۹-۱۸). در این پژوهش شاخه شمالی تالشی مورد مطالعه قرار گرفته است.

۶. سرزمین و زبان سیستانی

سرزمین سیستان در جنوب شرقی ایران واقع شده است. قریب به ۷۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، از طرف شمال محدود است به قسمتی از خاک افغانستان و قاینات، از طرف مشرق به افغانستان، از مغرب به کویرگرم لوت و کرمان، از جنوب به بلوچستان و قسمتی از خاک افغانستان (بهرامی، ۱۳۱۷: ۵۰۵). درباره زبان سیستانی، روایاتی چند موجود است که بیانگر آن هستند که این گویش یکی از گویش‌های ایرانی وابسته به زبان‌های غربی ایران است، «گویش سیستانی از گویش‌های وابسته به زبان‌های غربی ایران و از شاخه جنوبی آن است که به گروه زبان‌های هند و اروپایی تعلق دارد» (برجسته دلفروز، ۱۳۷۲: ۲). «گمان بر این است گویشی که مردم سیستان بکار می‌گیرند دنباله همان گویش سگزی باشد که در فرهنگ‌های پارسی آن را یکی از چهار زبان متروک دانسته‌اند. در جلد پنجم فرهنگ معین تصریح شده است که سیستانی دنباله همان سگزی کهن است و امروز مردم بسیاری در شهرهای زابل، زاهدان، نیمروز و فراه افغانستان، سرخس ایران، ترکمنستان و دشت گرگان و در بسیاری از نواحی دیگر ایران به وسیله آن گفتگو می‌کنند» (بهادری، ۱۳۷۸: ۱۲). زبان سیستانی یکی از زبان‌های کهن ایران زمین است که در درون خود واژه‌های کهن بسیار دارد و منبعی غنی برای رفع ابهامات زبان فارسی معیار و متون کهن ادبیات است. «زبان سیستانی از نظر زبان‌شناسی و شناختن ریشه بسیاری از واژه‌ها و سابقه برخی اصطلاحات رایج در زبان فارسی از منابع مهم و در خور اعتبار است. فرهنگ‌نویسان آن را یکی از چهار زبان متروک پارسی یاد کرده‌اند» (افشار سیستانی، ۱۳۶۵: ۱۱).

کزازی در مورد واژه «سیستان» می‌نویسد: «سیستان که نام دیگر آن نیمروز است ریختی است از سَکِستان، در تازی «سَجستان» به معنی سرزمین سکا‌یان. این سرزمین، در بندهشن، هیرمند نیز نامیده شده است که امروز نام رودی است در سیستان و یازدهم سرزمینی است بهین که مزدا آفریده است» (کزازی ۱۳۸۵: ۳۹۷).

۷. بحث و بررسی

کنایات تالشی و سیستانی از جنبه‌های مختلفی قابل مقایسه هستند و لغات به کار رفته در آنها نسبت به زبان فارسی از کهنگی بیشتری برخوردار هست و این در کنایاتی که در ادامه آمده مشهود است.

چُوشِ دَکویِ بَ بَنزانگه لُون čoš dakuya ba bezānge lōna.

برگردان فارسی: چوب داخل لانه زنبور کرد. معنای کنایی: آشوب درست کردن.

کاربرد: زمانی که اتفاقی باعث بر خوردن نظم موجود شده و همه چیز به هم می‌ریزد، گفته می‌شود.

معادل فارسی: «لانه زنبور را شورانید» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۵۵۳). «چوب در سوراخ زنبور کردن»

(امینی، ۱۳۳۹: ۲۰۰).

معادل سیستانی: «آلِ گوج و شور کرد» āle goj va šor karda

برگردان فارسی: لانه زنبور را شوراندن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۱۹).

معنای کنایی: آشوب به پا کردن است.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که در ایجاد هرج و مرج و آشوبی

نقش اساسی داشته باشد. مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
لانه	لُون lōna	آلِ āle
زنبور	بَنزانگ bezāng	گوج goj

هرکی هرکینه harki harkinə

برگردان فارسی: هرج و مرج و شلوغ شدن.

معادل فارسی: «هرکی هرکی» (انوری، ۱۳۸۳، ۱۶۸۵).

معادل سیستانی: آرکه آرکه شته arka arka šta.

برگردان فارسی: هرکس هرکس شدن (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۳۳).

معنای کنایی در هر دو زبان: بی‌نظمی و شلوغی بیش از حد می‌باشد.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در زمانی به کار می‌رود که هرج و مرج و آشوبی ایجاد شده باشد.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
هرکس هرکس	هرکی هرکی harki harki	آرکه آرکه arka arka

سپم سبب بئو شغول چمان کاهه نیبای

sepam sepa bebō šabōl čemān kāge nibabāy.

برگردان فارسی: سگم سگ باشد، شغال مرغ من را نمی‌تواند ببرد.

معادل فارسی: «از بی‌عرضگی سگ خانه، پشت تابو بچه می‌زاید» (خضرای، ۱۳۸۲: ۶۳۱).

معادل سیستانی: «از بی‌دن پوزی سگه که شغال در کدو آل می نه

āzbi dan pōzi.saga kə šayāl.dare.kadō āl mōna

برگردان فارسی: از بی‌عرضگی سگ است که شغال در کاهدان، خانه می‌کند» (کیانی قلعه نو،

۱۳۹۳: ۲۴).

معنای کنایی در هر سه زبان: بی‌لیاقتی و بی‌عرضگی می‌باشد.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد بی‌لیاقتی و بی‌عرضگی خویشان به کار می‌رود که در

برابر غریبه و بیگانه بی‌عرضگی خود را ثابت کنند.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
سگ	سپ سبب sepa	سگ sag
شغال	شغول šayōl	شغال šayāl

پیینشه جنکو بئکو سبب

piyanašə jekō bekō sabvva

برگردان فارسی: می‌خواهد از جیک و بک کارها سر در بیاورد.

معادل فارسی: «جیک و بوک: دو روی سطح استخوان کعب (قاب) گوسفند است که به ترتیب

اولی مقعر و دومی محدب است و هر یک در برد و باخت نشانه‌ایی است و جور بودن و یکی بودن جیک

و بوک به معنی توافق داشتن و یک‌رنگی و یک‌دلی و یک‌چستی دو نفر است» (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۷۷).

معادل سیستانی: «از جیک و پیک کسه سر درآرد»

az jikko o pikə kasə sar dar ārda.

برگردان فارسی: از جیک و پیک کسی سر در آوردن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۲۵).

معنای کنایی در هر سه زبان: از سر کسی آگاهی یافتن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که فضول است و دلش می‌خواهد

از اسرار دیگران سر در بیاورد به کار می‌رود.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
می‌خواهد	پیینشه piyanašə	-
سر در بیاورد	سبب sabəva	سر درآرد sar.dar.ārda

چَشَو اَگینه čašō agina برگردان فارسی: از چشم افتاده.

معنای کنایی: اعتبار خود را از دست دادن.

کاربرد: زمانی که کسی در نظر شخصی دیگر بی‌قدر و منزلت شود، گفته می‌شود.

معادل فارسی: «از چشم افتادن: کنایه از بی‌اعتبار شدن در نظر کسی» (ثروت، ۱۳۷۵، ۲۹). «از

چشم کسی افتادن» (خضرای، ۱۳۸۲: ۳۲۹).

معادل سیستانی: از چَش اَفتیده az čaš aftida

برگردان فارسی: از چشم افتاده (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۲۵).

معنای کنایی: صرف نظر کردن از چیزی یا کسی.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که بخواهد محبت خود را نسبت به

کسی قطع کند و او را مورد بی‌مهری قرار دهد گفته می‌شود.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
افتاده	اَگینه agina	اَفتیده aftida

اِشته گَو بِشو اَشو بئشته دومه. øštə gaəo bəšō ašō bešte dōmana.

برگردان فارسی: از دهان تو در بیاید بریزد به دامت.

معادل فارسی: «از دهان ریخت، به دامن افتاد، [هزاره‌ای] از دهانش می‌افتد توی دامنش،

[بیرجندی]» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۲۹۶).

معادل سیستانی: «از دَ بریزه و دومو. az da briza va dow mo.

برگردان فارسی: از دهان بریزد داخل دامن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۲۷).

معنای کنایی در هر سه زبان به دو صورت است، حالت اول برگشت خوردن آثار زشت و بد به خود فرد.

حالت دوم: کنایه از اینکه اگر قراره شود عاید کسی بشود بهتر است که نصیب دوستان و آشنایان

بشود. مثل چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه به یک صورت است.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
دهان	گَو gav	دَ da
در بیاید	بشو bəšō	-
دامن	دومه dōmana	دومو dow mo

خُدو اَن پِیِنَ خَمُو اَن xedō an piyana xemō an

برگردان فارسی: خدا را هم می‌خواهی، خرما را هم.

معادل فارسی: «هم خدا را می‌خواهد، هم خرما را» (رحماندوست، ۱۳۹۰: ۱۰۷۷).

معادل سیستانی: «آم خدا نو آم خرما آر دو شیرینه

am xodā no am xormā ardow širina.

برگردان فارسی: هم خدا و هم خرما هر دو شیرین هستند» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۳۴).

معنای کنایی در هر سه زبان: همه چیز را برای خود خواستن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که تمام چیزهای خوب را برای

خود می‌خواهد و خودخواه است. «این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که دو امتیاز، دو سود، دو درآمد،

دو موقعیت یا کلاً دو چیزی را با هم می‌خواهند که داشتن هر دوی آنها منطقی نیست و باید حتماً یکی

را انتخاب کنند» (رحماندوست، ۱۳۹۰: ۱۰۷۸).

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
خدا	خُدو xedō	خدا xodā
خرما	خَمُو xemō	خرما xormā
می‌خواهی	پِیِنَ piyana	-

اَخته کی زمینه پیو دء اَخته زمینه ژیبوی

axta ki zaminə piyō de axta zaminž žiyō.

برگردان فارسی: آن قدر که روی زمین است همان قدر هم زیر زمین قرار دارد.

معادل فارسی: «آن قدر که روی زمین است دو آنقدر زیر زمین است» (شکورزاده، ۱۳۷۲: ۴۱).

معادل سیستانی: «ام قدر که روی زمینه ام قدر زیر زمی بوده

am gadr ka roye zmina am gadr zerezmi boda.

برگردان فارسی: آنقدر که روی زمین است دو آنقدر زیر مین بودن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۳۴).

معنای کنایی در هر سه زبان: حيله‌گر، زیرک و کلک‌باز.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که بسیار حيله‌گر است و در

گول‌زدن افراد موفق عمل می‌کند.

مقایسه واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
am gadr ام قدر	axta آخته	آنقدر
royezmin روی زمین	zaminə piyō زمین پیو	روی زمین
zerezmi زیر زمی	zaminž žiyō زمین ژییو	زیر زمین

هام کی زانديه گرن يول كَ . hām ki zāndayə yōl ka.

برگردان فارسی: ابتدا اون که زابیده‌ای بزرگش کن.

معادل فارسی: «این را که زابیده‌ای بزرگ کن، زابیدن بعد پیشکشت» (خضایی، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

معادل سیستانی: «آمنه که زده کَلو کونی . amna ke zad kalō koni.

برگردان فارسی: همان را که زابیده بودی بزرگش می‌کردی» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۳۵).

معنای کنایی در هر سه زبان: کنایه از کسانی که کارها را ناتمام می‌گذارند، و به دنبال کار و خواسته جدیدی می‌باشند.

مقایسه: در هر سه زبان هروقت کسی کارها را نا تمام بگذارد و دنبال کاری دیگر را بگیرد گفته می‌شود.

مقایسه واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
amna ke که آمنه	hām ki هام کی	همان که
zad زاده	zāndayə زانديه	زابیده‌ای
kalō کَلو	yōl يول	بزرگ
=	karan كَرَن	ابتدا

او چئمان خیرتو آشه نی . ūv čemān xertaū aša ni.

برگردان فارسی: آب از گلویم پایین نرفته است.

معادل فارسی: «آب خوش از گلوی کسی پایین رفتن» (انوری، ۱۳۸۳: ۵).

معادل سیستانی: «او از گلو کسه ته نرفته . ūv az galō kase ta narafta.

برگردان فارسی: آب از گلوی کسی پایین نرفتن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۳۶).

معنای کنایی در هر سه زبان: غم و ناراحتی همراه با انتظار.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مواقعی به کار می‌رود که غم و ناراحتی امان فرد را گرفته باشد.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
پایین نرفته	أشه نی aša ni	ته نرفته ta narafta
گلو	خترت xerta	گلو galō

چَشه اوش شَی čašə ūveš šay

برگردان فارسی: آب چشمش رفته است.

معادل فارسی: «آب به چشم نداشتن» (خضرای، ۱۳۸۲: ۳۲۹).

معادل سیستانی: «او و چشم کسه رفته. ūəə čaš kase rafta.

برگردان فارسی: آب چشم کسی رفتن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۳۸).

معنای کنایی در هر سه زبان: بی‌شرم و بی‌حیا شدن، حجب و حیا نداشتن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که حیا ندارد و احترام بزرگتر را

حفظ نمی‌کند.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
رفته	شَی šay	رفته rafta

سَوُنْش بَ اُو دَوُ savōneš ba ūv dōa

برگردان فارسی: بند را آب داد و فاش کردن رازی از سر بی‌دقتی و ناخواسته.

معادل فارسی: «بند را آب دادن» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۱۵۳).

معادل سیستانی: «بندَه وه اُو دَادَه banda va ūv dādav

برگردان فارسی: بند را به آب دادن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۴۸).

معنای کنایی در هر سه زبان: مطلبی را فاش ساختن و موقعیت و فرصتی را از بین بردن است.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که فرصتی خوب از دست داده و یا

با بی‌دقتی و به‌طور ناخواسته رازی را فاش کرده و خطایی انجام داده است.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
جوی آب	سَوُن savōn	بندَه banda
داده	دَوُ dōa	دَادَه dāda

sepa bamān čōmōnə pəšānda سپه بمان چومون پشانده

برگردان فارسی: سگ به من ادرار پاشید.

معادل فارسی: «سگ بر جارو ریخته و گربه بر پارو» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۱۹۵).

botta sag šāšok buda. معادل سیستانی: «بوته سگ شاشوک بوته»

برگردان فارسی: بوته‌ای سگ شاشیدنی بودن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۴۸). [بوته سگ شاش] معنای کنایی در هر سه زبان: بدآوردن و زمانی که فردی بدبیاورد و بی‌مورد کسی با او دعوا کند گفته می‌شود.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که پشت سرهم برایش مشکل به‌وجود می‌آید.

مقایسه واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
sag سگ	sepa سپه	سگ
šāš شاش	čōmōn چومون	ادرار

čilāndōnaš ni. چیلاندونش نی

برگردان فارسی: چینه دان ندارد.

معادل فارسی: «چینه دان ندارد، [زرقانی]» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۸۱۸).

be joydonak buda. معادل سیستانی: «بی جغد ونک بوته»

برگردان فارسی: بدون چینه‌دان بودن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۴۹). معنای کنایی در زبان تالشی شمالی: کسی که سریع اسرار را فاش کند و رازدار خوبی نباشد گفته می‌شود.

معنای کنایی در زبان سیستانی: آدم کم‌جنبه و بی‌حوصله را گویند (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۴۹).

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که رازنگهدار خوبی نباشد.

مقایسه واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
joydonak جغد ونک	čilāndōna چیلاندون	چینه‌دان

bə sa ze.ōn. به س زئوون

برگردان فارسی: بدون سر و زبان.

معادل فارسی: «بی سر و زبان، بی زبان» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۶۴).

معادل سیستانی: «بی سرو و زو بودّه. be sar o zvo buda.

برگردان فارسی: بدون سر و زبان بودن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۵۰).

معنای کنایی در هر سه زبان: کنایه از آدم مظلوم و بی سرو صدا.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که مظلوم و بدون دفاع باشد، و یا

به علت شرم ذاتی نمی‌تواند صحبت و یا از حق خود دفاع کند.

مقایسه واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
زو zvo	زئون zevōn	زبان

اِستان اندوزه زَنَنی. øštān andōza zenani.

برگردان فارسی: اندازه خود را نمی‌داند.

معادل فارسی: «از اندازه بیرون» (انوری، ۱۳۸۳: ۷۲).

معادل سیستانی: «پک کِ خا گم کرده. pok kə xā gom karda.

برگردان فارسی: اندازه خود را گم کردن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۵۶).

معنای کنایی در هر سه زبان: از حد و حدود خود خارج شدن، و به کارهای که به خودش ربط ندارد

دخالت کردن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که از حد خود خارج شده باشد و در

کارهایی که به او ربط نداشته باشد دخالت کند. مقایسه واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
-	زَنَنی zenani	نمی‌داند

پوچانئش پِکَرَنییه. pōčāneš pəkerniya.

برگردان فارسی: پاچه‌های خود را بالا داده است.

معادل فارسی: «پاچه شلوار بالا زده، آماده برای گریختن» (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۷۸).

معادل سیستانی: «پوچک کُن خاور مالسته. powčak kon xāvar mālesta.

برگردان فارسی: پاچه‌های خود را بالا زدن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۵۷).

معنای کنایی در هر سه زبان: خود را برای کاری آماده کردن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مواقع آماده شدن برای کاری و یا برای سفر رفتن گفته می‌شود.
مقایسه واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
powčak پوچک	pōčān پوچان	پاچه‌ها
mālesta مالسته	pəkerniya پکرنییه	بالا دادن

لنگه پوم پوست بئین. lengə pōm pōst bein.

برگردان فارسی: پوست پاهایم کنده شدند.

معادل فارسی: «تاول زدن پا» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۶۹۱).

معادل سیستانی: «پوستِ پومه کنده شته. postə powmə kenda šta.

برگردان فارسی: پوست پایم کنده شدن» (نظامی، ۱۳۹۹: ۶۲).

معنای کنایی در هر سه زبان: تلاش و دوندگی زیاد برای رسیدن به هدف و یا انجام کاری.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که برای انجام کاری دوندگی زیادی کرده باشد.
مقایسه واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
پو pow	۱. لنگ leng ۲. پو pō	پا
شته šta	بئین bein	شدند

چشوئش پور خون بن. čašōneš pura xun ban.

برگردان فارسی: چشمانش پر از خون شده است.

معادل فارسی: «چشم‌هایش مثل دو تا کاسه خون بود» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۷۸۰) و یا «خون

چشم‌های کسی را گرفتن» (امینی، ۱۳۳۹: ۲۴۴).

معادل سیستانی: «چش کسه دو پیاله خو شته. čašə kaszdozpyāla xo šta.

برگردان فارسی: چشمان کسی تبدیل به دو پیاله خون شدن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۷۳).

معنای کنایی در هر سه زبان: نهایت خشم و عصبانیت گفته می‌شود.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که بابت موضوعی سخت عصبانی شده باشد.
مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
چشمانش	چشونئش čašōneš	چش čašə
خون شده است	خون بن xun ban	خو شته xo šta

چونئش چشون گته čaveš čašōn gat..

برگردان فارسی: چشمانش را گرفت.

معادل فارسی: «چشم کسی را گرفتن: مورد پسند او واقع شدن» (انوری، ۱۳۸۳: ۴۰۸).

معادل سیستانی: «چش کسه ره گرفته» čašə kasə ra grafta.

برگردان فارسی: چشم کسی را گرفتن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۷۴).

معنای کنایی در هر سه زبان: چیزی را دیدن و طالبش شدن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که همه چیز را برای خود می‌خواهد و هر آنچه می‌بیند دل‌شان می‌خواهد.
مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
چشم	چش čaš	چش čaš
گرفت	گته gatə	گرفته grafta

گوش زانده: goš zānde

برگردان فارسی: گاوش زایید.

معادل فارسی: بیا که خرمان زاییده‌است (خضرای، ۱۳۸۲، ۴۱۲). اما گاهی هم معنای متضاد خود به کار می‌رود، زاییدن گاو کسی کنایه از به دولت رسیدن، روی آوردن بخت به او (میرزانی، ۱۳۷۸، ۶۹۷).

معادل سیستانی: «گو تو زاییده دو تا گوساله آرده» gowve to zāida dōtā gosla ārda.

برگردان فارسی: گاو تو زاییده دو گوساله آورده است» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۹۹).

معنای کنایی در هر سه زبان: یعنی اوضاع بحرانی شد و گرفتاری‌ها و مشکلات دو برابر شدن. کاربرد: وقتی پیش‌آمد ناگوار و غیرمترقبه‌ای اتفاق بیافتد می‌گویند.

مقایسه: این کنایه در هر سه زبان، در مورد فردی به کار می‌رود که مشکلات و گرفتاری‌هایش بیشتر شده باشد.
مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
گاو	گو go	گو go
زایید	زانده zānde	زایید zāid

بته او هارد bata ūo hārdoo

برگردان فارسی: مثل آب خوردن.

معدل فارسی: «مثل آب خوردن: سهل و آسان» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۶۶۷).

معادل سیستانی: «مثل او خارده بوده maslv owve xārda budav

برگردان فارسی: مانند آب خوردن بودن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

معنای کنایه در هر سه زبان: کاری ساده و آسان بودن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مواقعی که بخواهند کاری را آسان جلوه دهند می‌گویند که این کار به راحتی آب خوردن است یعنی زود تمام می‌شود.
مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
آب	او ūv	او owv
مثل	بته bata	مثل

اشته مزه چاشتی ašte mazam čāštay.

برگردان فارسی: طعم و مزه تو را چشیده‌ام.

معدل فارسی: «مزه کسی را چشیدن: معلوم بودن اهداف بد و شوم او» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۶۹۶).

معادل سیستانی: «مزه دن کسه ملوم بوده maze dan kase malom buda.

برگردان فارسی: مزه دهان کسی معلوم بودن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

معنای کنایه در هر سه زبان: کنایه از معلوم و روشن بودن هدف کسی از سخن و رفتارش.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که اثرات و اهداف بد کارهایش معلوم باشد.
مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
چشیده‌ام	چاشتمه čāštamə	

حَه مغزئش هاردَ hae mayzeš hārda.

برگردان فارسی: مغز خر را خورده است.

معادل فارسی: «مغز خر خورده است: بسیار ابله و نفهم و نادان است» (عظیمی، ۱۳۸۲: ۷۰۱).

معادل سیستانی: «میگی مغز خر خارده migi mayzə xar xārda.

برگردان فارسی: انگاری مغز خر خورده است» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۱۱۴).

معنای کنایی در هر سه زبان: کنایه از نادانی و کم‌فهمی و یا دیرفهم بودن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که بسیار دیرفهم و نادان است.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
خر	حَه hae	خر xar
خورده	هاردَ hārda	خارده xārda

شَیْطُونَه رُو کَنَلُو دوتینه šaytōnččōčkčēčdōtinač

برگردان فارسی: برای شیطان کلاه می‌دوزد.

معادل فارسی: «پاپوش برای شیطان می‌دوزد» (جمشیدی‌پور، ۱۳۵۷: ۷۶).

معادل سیستانی: «وَر شیطو شیر برنج پخته var šeto šir brenj poxta.

برگردان فارسی: برای شیطان شیر برنج پختن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۱۰۸).

معنای کنایی در هر سه زبان: نهایت حيله‌گری و دسیسه کردن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که بسیار حيله‌گرنده و کارهایشان را

با دسیسه پیش می‌برند.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
شیطان	شَیْطُون šaytōn	شیطو šeto
کلاه	کَنَلُو kelō	–
می‌دوزد	دوتینه dōtina	–

دل و جیگش نی delō jigaš ni.

برگردان فارسی: دل و جیگر ندارد. معنای کنایی در زبان تالشی: در مورد آدم‌های ترسو به کار می‌رود.
معادل فارسی: «دل و جگر دار» (دلداریناب، ۱۳۹۱: ۴۰۷).
معادل سیستانی: «بِ دِلْ جَغَر بُوَدَ. bə del o jyar buda. برگردان فارسی: بی‌دل و جگر بودن» (نظامی، ۱۳۹۹: ۵۸).
 معنای کنایی در زبان سیستانی: کنایه از ناتوانی و تنبلی، در کل برای افراد تنبل به کار می‌رود (نظامی، ۱۳۹۹: ۵۸).
مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که ترسو است و جرأت انجام کارها را ندارد.
 مقایسهٔ واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
دل del	دل del	دل
جغَر jyar	جیگ jiga	جگر

بِ دَاسْتِ پُو bə dāst. pō.

برگردان فارسی: بی‌دست و پا.
معادل فارسی: «بی‌دست و پا: ناتوان، ضعیف» (انوری، ۱۳۸۳: ۱۵۸).
معادل سیستانی: «بِ دَسُّ پُو شَتَ b. da s o pow šta. برگردان فارسی: بی‌دست و پا شدن» (نظامی، ۱۳۹۹: ۵۹).
 معنای کنایی در هر سه زبان: در مورد آدم‌های ناتوان و آدم‌های دست و پا چلفتی به کار می‌رود.
مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که توانایی انجام هیچ کاری را نداشته باشد و از طرف او کاری درست انجام نمی‌شود.
 مقایسهٔ واژگان:

سیستانی	تالشی	فارسی
بِ bə	بِ bə	بی، بدون
دَس das	دَاسْت dāst	دست
پُو pō	پُو pō	پا

چو چَشِبِه بَی čō čašya bay.

برگردان فارسی: چشم‌هایش چهار تا شده است..

معادل فارسی: «چشم‌ها را چهار کردن، چشم‌هایش چهار شدن» (جمشیدی‌پور، ۱۳۵۷: ۱۰۵).

«چشم چهار شدن» (ثروت، ۱۳۷۵: ۱۵۰).

معادل سیستانی: «چَش کَس چارت شت čaše kase čārta šta.

برگردان فارسی: چشم‌های کسی چهارتا شدن» (نظامی، ۱۳۹۹: ۷۸).

معنای کنایی در هر سه زبان: کنایه از تعجب بیش از حد.

توضیح: این کنایه را زمانی به کار می‌برند که فرد با امری در نهایت تعجب مواجه شود.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که در قبال حادثه و یا خبری

تعجب بیش از حد معمول کند.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
چهار	چو čō	چار čār
شده	بی bay	شت šta

چَشُونَش هَشک بَن čašōneš hešk ban

برگردان فارسی: چشم‌هایش خشک شده است.

معادل فارسی: «چشم کسی به در خشک شدن، (به شدت انتظار کشیدن)» (انوری، ۱۳۸۳: ۴۰۶).

معادل سیستانی: «چَش کَس خشک شت čaše kase xošk šta.

برگردان فارسی: چشم‌های کسی خشک شدن» (نظامی، ۱۳۹۹: ۷۸).

معنای کنایی در هر سه زبان: کنایه از نهایت انتظار برای کسی و یا چیزی.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که در انتظار بیش از حد کسی یا

چیزی بماند.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
چشم	چَش čaš	چَش čaš
خشک	هَشک hešk	خشک xošk

چَوَه زُون چَوَه دَشْمُونَه čave zevōn čave dešmōn..

برگردان فارسی: زبان او دشمن او است.

معادل فارسی: «آدمی از زبان خود به بلاست، زبان بسیار سر بر باد داده است» (خضرای، ۱۳۸۲: ۵۸۷).

معادل سیستانی: «خ زوون خا دُشم تراشیدَ». xe zvōne xā došma trāšida.
 برگردان فارسی: با زبانش دشمن می‌تراشد» (نظامی، ۱۳۹۹: ۸۱).
 معنای کنایی در هر سه زبان: کنایه از اینکه با تندی زبان خود برای خود مشکل و گرفتاری درست کردن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که زبانی رگ دارند و بدون پروا صحبت می‌کنند.
 مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
زبان	زَوُون zevōn	زَوُون z←ōne
دشمن	دُشمون dešmōn	دُشم došma

اِستان وِئرش اُقاندی

برگردان فارسی: رختخواب خود را پهن کرده‌است.

معادل فارسی: «جا خوش و درویش آسوده» (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۹۹).

معادل سیستانی:

«جا خا پرنده». jā xā paronda.

برگردان فارسی: رختخواب خود را پهن کردن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۶۷).

معنای کنایی در هر سه زبان: جا خوش کردن و قصد ترک نداشتن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که قصد ترک کردن جایی که به او تعلق ندارد را نداشته باشد.
 مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
پهن کرده	اُقاندی ū.ān day	پرنده paronda
جا، (رختخواب)	وِئرش veraš	جا jā

وینده وینده حَشَه کانه

vindv vindv haša kāna.

برگردان فارسی: با آن که دیده‌ام حاشا می‌کند.

معادل فارسی: «دیدن و حاشا کردن» (دلداربناب، ۱۳۹۱: ۳۸۵).

معادل سیستانی: «چش و دید دروغ زده čašo did droq zdaq

برگردان فارسی: چشم و دید دروغ زدن» (کیانی قلعه نو، ۱۳۹۳: ۸۴).

معنای کنایی در هر سه زبان: امری روشن و واضح را دروغ زدن و حاشا کردن.

مقایسه: در هر سه زبان این کنایه در مورد فردی به کار می‌رود که مشاهده کردن امری را برای

مشاهده‌گر حاشا کند و بگوید تو خواب دیده‌ای.

مقایسه واژگان:

فارسی	تالشی	سیستانی
دیدن	وینده qində	دید did
حاشا می‌کند	حشَه کانه haša kāna	-

۸. نتیجه‌گیری

آنگاه که کنایات جاری در زبان‌ها را با هم می‌سنجیم و به دقت مطالعه می‌کنیم به زندگی اجتماعی و انفرادی، تمدن، عقاید و تصورات اقوامی که آن را در کلام روزانه‌شان به کار برده‌اند و می‌برند، پی می‌بریم. در این پژوهش که مشتمل بر ۳۲ کنایه است کنایات مشترک میان اقوام تالش‌زبان، سیستانی‌زبان و فارسی‌زبان با هم مقایسه و تطبیق داده شدند و مشخص شد که این اقوام بخشی از مخزن فرهنگی خود را از هم‌دیگر تأمین کرده‌اند و این واقعیت بیش از هر چیزی نمایان می‌شود که اشتراکات میان اقوام ایرانی عمیق است. ممکن است که هم اکنون این اقوام بر اثر شرایط سیاسی، اقلیمی و جغرافیایی تفاوت‌هایی با هم داشته باشند، اما هنگامی که ذهن، زبان و کلام آنها را کنکاش کنیم به اشتراکات عمیقی دست می‌یابیم که ضامن هم‌بستگی و انسجام ملی است. این پژوهش نشان داد که میان فرهنگ تالشان، سیستانی‌ان و فارس‌ها سابقه طولانی داد و ستدها وجود دارد و این فرهنگ‌ها و زبان‌ها از یک منبع نشأت گرفته‌اند. هرچند که زبان فارسی به عنوان زبان معیار در ایران گسترش یافته و زبان نوشتاری در سراسر ایران بوده است و این موضوع باعث شده است که در مسیر تکامل خود در علوم و فنون و بلاغت، نثر و نظم به پیشرفت‌های شایان توجه‌ایی برسد، اما زبان‌های دیگر هم هرچند که زبان نوشتاری نداشته‌اند ولی این مسیر را در ادبیات شفاهی خود طی کرده‌اند و زبان فارسی در درون خود از آنها سود جسته است و نویسندگان و شاعران بزرگ آثار خود را به ادبیات عامه آراسته‌اند. همانطور که مولانا در بیان اندیشه خود از کنایات و ضرب‌المثل‌های زیادی استفاده کرده و در بیتی آورده است:

چه شود اگر زمانی بدهی مرا امانی
که نه سیخ سوزد ای جان نه تبه شود کبابم
(کلیات شمس، ۱۳۷۸: غزل ۱۶۲۲).

کتابنامه

- افشار سیستانی، ایرج، (۱۳۶۵)، *واژه‌نامه سیستانی*، تهران: بنیاد نیشابور.
- امینی، امیرقلی، (۱۳۳۹)، *فرهنگ عوام*، تهران: انتشارات علمی.
- انوری، حسن، (۱۳۸۳)، *فرهنگ کنایات سخن*، تهران: انتشارات سخن.
- باقری، مه‌ری، (۱۳۷۶)، *تاریخ زبان فارسی*، تهران: نشر قطره.
- برجسته دلفروز، بهروز، (۱۳۷۲)، *واژه‌نامه ریشه‌شناسانه و تطبیقی گویش سیستانی*، پایان‌نامه ارشد، دانشگاه شیراز.
- بهادری، محمدرضا، (۱۳۷۸) *بررسی گویش مردم سیستان*، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- بهرامی، تقی، (۱۳۱۷) *فرهنگ روستایی*، «دایره‌المعارف فلاحتی»، تهران: چاپ خودکار.
- ثروت، منصور، (۱۳۷۵)، *فرهنگ کنایات*، تهران: انتشارات سخن.
- جمال‌زاده، سید محمد علی، (۱۳۴۱)، *فرهنگ لغات عامیانه*، تهران: انتشارات ابن سینا.
- جمشیدی‌پور، یوسف، (۱۳۵۷)، *فرهنگ امثال فارسی*، تهران: کتاب فروشی فروغی.
- خضری، امین، (۱۳۸۲)، *فرهنگ‌نامه امثال و حکم ایرانی*، شیراز: انتشارات نوید.
- دلدار بناب، میرحسین، (۱۳۹۱)، *فرهنگ تطبیقی کنایات دلدار*، تهران: انتشارات صداقت.
- ذوالفقاری، حسن، (۱۳۸۸)، *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی*، تهران: انتشارات معین.
- رحماندوست، مصطفی، (۱۳۹۰)، *فوت و فن گوزه‌گری*، تهران: انتشارات مدرسه.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم، (۱۳۸۷)، «نمودهای اجتماعی و مردم‌شناختی در گویش تالشی»، *گویش‌شناسی*، ۵ (۱)، صص. ۷۹-۵۵.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم، (۱۳۹۰)، *زبان تالشی توصیف گویش مرکزی*، رشت: انتشارات فرهنگ ایلیا.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست، (۱۳۹۵)، *راهنمای گویش‌شناسی*، رشت: انتشارات فرهنگ ایلیا.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۱)، *صور خیال در شعر فارسی*، تهران: انتشارات آگه.
- شکورزاده بلوری، ابراهیم، (۱۳۷۲)، *ده هزار مثل فارسی*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- عظیمی، صادق، (۱۳۸۲)، *فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح*، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل
- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۵)، *نامه باستان*، تهران: انتشارات سمت.
- کیانی قلعه‌نو، محمدعلی، (۱۳۹۳)، *بررسی و توصیف کنایات در گویش سیستانی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- ماسالی، علی، (۱۳۸۶)، *سیری در فرهنگ تاریخ و جغرافیای تاریخی تالش*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- ملک‌زاده، محمدجعفر، (۱۳۸۳)، *فرهنگ مثل‌ها اصطلاحات و کنایات عامیانه زرقانی*، انتشارات نیک آیین.

مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۷۸)، کلیات شمس تبریزی، با کوشش و توضیحات توفیق سبحانی، تهران، انتشارات قطره.

میرزانی، منصور، (۱۳۷۸)، فرهنگنامه کنایه، تهران: انتشارات امیر کبیر.

نظامی، الهام، (۱۳۹۹)، بازتاب، نقش و جایگاه اعضاء و جوارح انسان در ضرب‌المثل‌ها و کنایات سیستانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.

همایی، جلال‌الدین، (۱۳۸۹)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: اهورا.

یارشاطر، احسان، (۱۳۵۴) «آذری»، دانشنامه ایران و اسلام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

یارشاطر، احسان، (۱۳۳۶)، «زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، سال پنجم، شماره ۱ و ۲، صص. ۱۱-۴۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی